

فضا^۱

استوارت الدن
برگردان همن حاجی میرزایی

درآمد

فضا، به شکل‌های مختلف، موضوع کلیدی جغرافیاست. فضا احتمالاً پراستنادترین واژه‌ای است که به جغرافیا هویت و کانونی وحدت‌بخش داده است. درحالی که زیست‌شناسی زندگی را مطالعه می‌کند و جامعه‌شناسی جامعه را، جغرافیا فاقد این صراحت^۲ است، زیرا ریشه‌شناسی^۳ این واژه تمرکز بر زمین^۴ را به جای فضا فرض می‌گیرد. با این اوصاف، تلاش برای بازتعریف جغرافیا به‌مثابه علم فضایی به این واژه جایگاهی ویژه می‌بخشد، و درحالی که انتقادات به این دیدگاه رهیافت‌های بدیل را پیشنهاد می‌کنند، اما هم‌چنان بر فضا تأکید می‌کنند. بنابراین دانشوران جغرافیای انسانی و طبیعی هر دو از این واژه مرتباً استفاده می‌کنند، اما از تعریف آن عاجز مانده‌اند و برای بسیاری آن‌چنان متنوع به نظر می‌رسد که فاقد هرگونه صراحت سودمندی است.

یکی از دلایل دشواری تعریف فضا کاربردهای بسیار و تاریخ پیچیده‌ی آن است. در واقع این‌که فضا مفهومی تاریخی است که توسط پیشرفت‌های علم و مباحثات در فلسفه تعیین می‌شود مسلم به نظر می‌رسد. بسیاری از رشته‌های مرتبط با جغرافیا در گذشته تفاوت‌ها را در چگونگی اندیشیدن به فضا برای بخشیدن میزانی از انسجام به خط سیر مفهومی این موضوع نادیده می‌گرفتند. هر جا فضا تعریف، یا شاید به بیان بهتر، مسلم فرض می‌شود، این گرایش وجود دارد که به شکلی غیرپروبلماتیک به مثابه ظرفی که چیزها در آن وجود دارند یا مکانی که رویدادها در آن رخ می‌دهند تعریف شود. دیگران ترجیح می‌دهند این پرسش‌های بزرگ را کنار بگذارند زیرا به دنبال آن‌اند تا پرسش‌هایی که در تخصص‌شان به شکل دقیق‌تری تعریف شده‌است را پی بگیرند. هر قدر هم که تمرکز کار جغرافی‌دان‌ها انضمامی باشد بازهم آگاهی از این مباحثات برای‌شان باارزش است.

پرسش‌های فلسفی کلیدی که جغرافی‌دانان با آن‌ها درگیر هستند شامل موارد زیر است:

- آیا ما در فضا تجربه می‌کنیم یا فضا را تجربه می‌کنیم؟
- تفاوت بین فضا و مکان چیست؟
- رابطه‌ی بین فضا و زمان چیست؟
- آیا جهان در فضا قرار دارد یا فضا در جهان؟

^۱ این متن برگردان مدخلی از دانشنامه‌ی بین‌المللی جغرافیای انسانی با مشخصات زیر است:

Kitchin, Rob & Nigel Thrift (2009) "International Encyclopedia of Human Geography".uk: Elsevier

^۲ specificity

^۳ etymology

^۴ geo

فضا در سنت فلسفی

واژه‌ی «فضا» برگرفته از واژه‌ی spatium است، که در زبان لاتین کلاسیک به معنی فاصله یا امتداد^۱ بوده است. هم‌چنین به معنای فاصله‌ی ثابتی هم‌چون مسیر مسابقه بوده است – یک spatium یا یک دوره^۲ یک دور در مسابقه ارابه‌رانی بود. در اواخر قرون وسطی بعضی از نویسندگان از فضا هم‌چون چیزی شبیه به یک ظرف یا هم‌چون مترادفی برای معنای خاصی از جایگاه^۳ یا مکان استفاده می‌کردند.

برای نویسندگان بعدی هم‌چون دکارت چیزی که فضا، یا spatium را تعریف می‌کرد بسط – یا امتدادش – در سه بعد بود: طول، پهنا^۴ و عمق. از دید دکارت این موجب به وجود آمدن تعیین خاصی از جهان مادی – یا آن‌گونه که او می‌نامد یک چیز بسط‌یافته یا جوهر مادی^۵ – می‌شد و به علت این تعیین اساسی، جهان به واسطه‌ی علم، که به بهترین شیوه به ما اجازه‌ی فهم آن را می‌دهد، برای ما دسترس‌پذیر می‌شود. از دید دکارت این هندسه‌ی بازیگر‌بندی‌شده‌ی دکارت است که امکان می‌دهد بتوان هر نقطه و بنابراین تمام نقاط دیگر را نیز در فضا به شکلی ریاضیاتی تعیین کرد. مفهوم مختصات دکارتی (x,y,z) از چنین فهمی ناشی می‌شود. فضا به این صورت فهم‌پذیرتر می‌شود و به واسطه‌ی چنین فهمی کنترل‌پذیر می‌شود.

با وجود آن‌که فلاسفه به شیوه‌های متعددی درباره‌ی فضا نوشته‌اند جالب است که کم‌تر تمرکز بر روی خود فضا بوده تا یکی از دو واژه‌ی جفت هم‌بسته با آن (زمان و مکان). و این به آن خاطر است که فضا یا جفت «زمان» است یا در تقابل با «مکان».

فضا و زمان

این پیشنهاد که فضا حداقل از یک جنبه همانند زمان است اغواکننده است. آگوستین قدیس در گفتار معروفش در فصل ۱۴ از اعترافاتش اظهار می‌کند که اگر هیچ کس از ما نپرسد آن چیست، می‌دانیم؛ اما اگر از ما بپرسند، نمی‌دانیم. در سنت فلسفی، زمان عموماً بر پرسش‌های مرتبط با فضا اولویت یافته است. حالا این یا به خاطر این باور است که درحالی که همه‌ی اتفاقات در زمان رخ می‌دهند برخی فقط در سطح اندیشه رخ می‌دهند و بنابراین بی‌مکان‌اند، و یا این اولویت به زمان‌ندی منتسب می‌شود و فضا‌منداندیشیدن برخواسته از آن، به اندیشمندان خاص وابسته است. بعضی پیشنهاد می‌کنند که ابعاد فضا نهایتاً به ابعاد زمان تقلیل‌پذیرند و بنابراین زمان منطقاً بر فضا تقدم دارد. اغلب زمان به سان پیشرفت، تغییر و بسط؛ و فضا ایستا، ثابت و صرفاً یک ظرف تلقی می‌شود. کانت ادعا می‌کند که دریافته‌های فضا و زمان در واقع عملاً چنان محکم به مغزهای مان متصل شده است که ما نمی‌توانیم جز در فضا و زمان ادراک کنیم. با این حال کانت فکر می‌کرد که زمان بر فضا مقدم است. برای بعضی از نویسندگان، تصویرها از سه بعد فضا – x,y,z – با بعدی به همان شکل محاسبه‌شده از زمان همراه است. برای مدتی

¹ stretch

² curriculum

³ locus

⁴ breadth

⁵ res extensa

طولانی تغییر زمانی^۱ تغییر پویایی^۲ فضا دانسته می‌شده است – هراکلیتوس در گفته‌ی مشهورش اعلام کرد که شما نمی‌توانید دوبار در یک رودخانه پا بگذارید، زیرا آبی که اکنون در رودخانه در جریان است آن آب قبلی نیست. از دید انیشتین رابطه بین زمان و فضا صرفاً باهم‌بودگی^۳ نیست بلکه وابستگی متقابل است.

فضا و مکان

بسیاری از اندیشه‌ورزان بین فضا و مکان تفاوت قائل‌اند. در این نگاه مکان شکل بیشتر تجربه‌شده و زیست‌شده‌ای از مواجهه‌ی ما با طبیعت‌مان است، و فضا نمای تحمیل‌شده‌ی انتزاعی و ریاضی‌وار از آن است. در این صورت مکان تا حد زیادی بواسطه‌ی بدن و ادراک ما از آنچه بدن در آن حرکت می‌کند و با آن روابط متقابل دارد، فهم می‌شود. هم‌چنین ارزش یادآوری دارد که بیشتر واحدهای اندازه‌گیری از بدن ما استنباط شده‌اند – فوت [پا]، اینچ [یک دوازدهم فوت]، قولاج^۴ [واحد عمق، فاصله بین دو مچ در حالی که دست‌ها کاملاً به طرفین کشیده شده‌اند]، ذراع^۵ [اندازه ساعد] – برای مثال یک جریب^۶ مقداری از زمین است که یک فرد با یک گاو نر می‌تواند در یک روز شخم بزند. از نظر دیگر اندیشه‌ورزان، مکان به شیوه‌ای محلی‌تر^۷ فهم می‌شود، در حالی که فضا بزرگ‌تر و کم‌تر شخصی است. بر این اساس مکان «درون (این‌جا)^۸» است و فضا «بیرون (آن‌جا)^۹» است. رویکردهای دیگر مکان را بازتر و پراکنده‌تر^{۱۰} می‌بینند در حالی که فضا در نظرشان محدود و انحصاری است. دو شیء می‌توانند هم‌زمان در مکان مشابهی قرار داشته باشند، در حالی که فضا این‌گونه نیست؛ هنگامی که چیزها فضای را پر می‌کنند، آن را اشغال می‌کنند. این نظر، که قطعاً توسط دکارت ارائه شده، بر این ادعا بنیان شده که اندازه‌گیری محاسبه‌گرانه‌ی فضا هم برای حجم اشیاء و هم برای «ظرفی» که آن‌ها در آن قرار دارند مشابه است. آن‌گونه که ادامه‌ی این مقاله نشان خواهد داد، بسیاری شیوه‌های فهم فضا در جغرافیای انسانی معاصر به فهم‌های سنتی از مکان نزدیک‌تر است، و بعضی هم به فهم ریاضی‌وار نزدیک‌تر اند. شیوه‌های دیگر فهم فضا تلاش‌هایی برای وساطت بین این دو وضعیت هستند.

علم فضایی

¹ temporal

² dynamics

³ coexistent

⁴ fathom

⁵ cubit

⁶ acre

⁷ localized

⁸ in here

⁹ out there

¹⁰ dispersed

اغلب انقلاب کمی در جغرافیا هم چون جست‌وجو برای بازفهم جغرافیا به‌مثابه «علم فضایی» توصیف می‌شد. این بخشی از بسط وسیع‌تری در علوم اجتماعی بود، اما فضا هم چون متغیر بنیادینی که هم زمینه‌ی اجتماعی و هم کنش‌های افراد درون آن را مشروط می‌کند دیده می‌شد. از این‌رو فضا کانون است و روش عملی، راهی برای کشف و تحلیل آن. در این رویکرد به فضا، موضوعات فاصله^۱ و آرایش^۲ همراه با جهت^۳ و ارتباط^۴ دارای اولویت خاصی هستند. هدف قواعد عام و پیش‌بینی دقیق، افزایش ابژه‌های مطالعه و بسط ابزارهایی برای ممکن‌ساختن این افزایش است.

جستجوی نظم فضایی‌ای که روابط فضایی را مشروط می‌کند از آن رو مهم می‌شود که نیازمند دیدی فراتر از این برداشت ساده از فضا به‌مثابه یک جعبه‌ی ایستا است. اشیاء و اتفاقات بر حسب نزدیکی فضایی و روابط فضایی آن‌ها اهمیت می‌یابند. در حالی که این پرسش که فضا به‌راستی چیست اغلب مطلق بود، استفاده از روش‌های ریاضی‌وار و گرایش‌های کمی به تأیید ایده‌ی فضا به‌مثابه سازه‌ی محاسبه‌پذیر و اندازه‌پذیر تمایل دارند. در این صورت، این نظر به‌شدت تحت تأثیر پوزیتیویسم به‌مثابه رویکردی علمی قرار گرفته است. پیشرفت‌های اخیر در جغرافیا، شامل نظام‌های اطلاعاتی جغرافیا، بر فهم مشابهی از فضا تأثیر داشته است. منتقدان اظهار می‌کنند که این نگاه یا فضا را هم‌چون قلمرویی جدا یا دارای ویژگی‌های علی دیده است – جدایی‌انگاری یا بت‌وارگی. در این صورت، جغرافی‌دانان اظهار خواهند کرد که سایر رشته‌های درون علوم انسانی^۵ از علوم اجتماعی، یا دست کم علوم اجتماعی‌ای که بیشتر بر امر اجتماعی تأکید می‌کنند تا امر علمی، در پایه‌گذاری جغرافیا مفیدتر بوده‌اند.

اندیشه‌ورزی ساختارگرایانه از دیدگاهی مشابه به فضا نزدیک می‌شود. بسیاری از نویسندگان ساختارگرا، شامل انسان‌شناس کلود لوی اشتراوس و نظریه‌پرداز مارکسیست لویی آلتوسر در کارهای‌شان از زبان و استعاره‌های فضایی زیادی استفاده کردند. این شامل واژه‌های هم‌چون زمینه^۶، زمین^۷، سایت^۸ و موقعیت^۹ بوده است. با این وجود آن‌ها هم‌چنین اغلب به ضرر زمان بر سؤال از فضا تأکید می‌کردند. گاهی ساختارگرایان ادعا می‌کردند که در کارشان علاقمندند که زمان را منجمد کنند تا به چیزها بر حسب روابط و ساختارهای‌شان نگاه کنند. این نگاه به‌مثابه تمرکز بر هم‌زمانی به جای درزمانی که تغییر را در زمان بررسی می‌کند، شناخته شده بود. ادعا این بود که این [انجماد زمان] راهی برای کنترل تغییرات زمانی است تا ساختارهای عمیق اندیشه‌ورزی و جامعه انسانی بررسی شود. در چارچوب‌دادن به چنین ساختارهایی، روابط فضایی به جای روابط زمانی مهم شدند. این راهی برای اجتناب از این ایده بود که جوامع مختلف در جهان صرفن در سطوح مختلف توسعه و در طول یک رشته‌ی زمانی محض

¹ distance

² arrangement

³ direction

⁴ connection

⁵ humanities

⁶ field

⁷ terrain

⁸ site

⁹ position

قرار دارند. مسئله همان‌گونه که بسیاری از خود ساختارگرایان دریافته بودند تمایل این نگاه به مسدود کردن امکان تغییر در طول زمان، حتی درون این جوامع بود. اندیشه‌ورزان بعدی دریافتند که اگرچه ساختارها و چهارچوب‌ها وجود دارند اما وابسته به دانش، قدرت و حقیقت‌اند که همگی سازه‌های تاریخی هستند. در این مسیر، آن‌ها فرایند اندیشیدن همزمان به زمان‌مندی و فضا‌مندی را شروع کردند.

شیوه‌های اندیشیدن به فضا

جغرافیای انسانی معاصر تمایل به استفاده از واژه‌ی فضا به شیوه‌های متعددی دارد. در حالی که رویکردهای روش‌شناختی این شیوه‌ها به شکل‌های مختلف با علوم فضایی متفاوت است، اما موضوع تحقیق‌شان یکی است. در حقیقت، ظهور نظریه‌ی اجتماعی/فضایی (یا اجتماعی‌فضایی)^۲ که تمایل به تأکید بر رابطه‌ی درونی سرشت پدیده‌های اجتماعی و فضایی دارد، حاکی از آن است که اندیشه‌ورزی درباره‌ی یکی بدون دیگری به معنای ازدست‌دادن بخش ضروری از یک تصویر است. این بر شیوه‌ای تأکید می‌کند که فضا به‌مثابه عنصر سازنده‌ی فرایندهای اجتماعی عمل می‌کند - نه به شیوه‌ای منحصراً تعیین‌گرایانه، بلکه به شیوه‌ای مداوماً درهم‌تنیده ساخته‌شده^۳، بازساخته‌شده^۴ و درحال‌ساخته‌شدن^۵ است. این بت‌وارگی فضایی نیست که بعضی از جغرافی‌دانان در گذشته به آن متهم شده بودند، این که منظر، مردم را می‌سازد و تغییر^۱ فضایی به نحوی غیرپروبلماتیک بدیهی گرفته می‌شود. روابط اجتماعی صرفاً روابط فضایی نیستند، اما هیچ راهی هم برای جداکردن آن‌ها وجود ندارد. این ادعاها اظهار می‌کنند که برای مدتی طولانی نظریه‌ی اجتماعی جنبه‌های فضایی تعاملات انسانی را نادیده گرفته است در حالی که عموماً عناصر تاریخی را به رسمیت شناخته است. جغرافی‌دانان زیادی بر روی این نظر فوکو انگشت گذاشته‌اند که در حالی که مشغولیت ذهنی قرن نوزدهم تاریخ بود، مشغولیت ذهنی عصر حاضر فضا خواهد بود. با این‌همه، همان‌گونه که کارهای فوکو نشان می‌دهد، این بسط صرفن طرح دوباره‌ی معنایی غیرپروبلماتیک از فضا نیست، بلکه در مقابل بر تکرار و باروری این واژه تأیید می‌کند.

این باعث شکل‌گیری رابطه‌ی بین فضا و مالکیت، با تأکید بر تفاوت بین زمین‌های در تملک خصوصی و فضای عمومی می‌شود. به لحاظ سیاسی، بیشتر مباحث درباره‌ی فضا با مفهوم قلمرو رابطه دارد، از قلمروهایی که به دولت‌ها اختصاص دارند تا قلمروهای کوچک‌تر گروه‌ها، دسته‌ها یا افراد. در بعضی از این امور بین جغرافی‌های انسانی و غیرانسانی رابطه وجود دارد. قلمرو در فهم جدیدش از زمین که توسط دولت کنترل می‌شود رابطه نزدیکی با پیشرفت تکنولوژی اندازه‌گیری زمین و کنترل زمین^۶ دارد. در این صورت قلمرو را می‌توان به مثابه شیوه‌ی سیاسی خاص ترسیم فضا، و قلمروگرایی را به مثابه استراتژی انسان‌ها برای کنترل و تسلط بر آن فهمید.

¹ occlude

² sociospatial

³ Made

⁴ remade

⁵ making

⁶ variation

⁷ terrain

در این صورت پرسش چندان به این که فضا «چیست» مربوط نیست، بلکه این است که چگونه شیوه‌های فهم فضا انواع خاصی از تعامل و فهم انسان را مشروط می‌کند. البته این موضوعات محدود به جغرافیا نیست، زیرا فضا به روشنی از تمرکز تک رشته‌ای فراتر رفته است. فیزیک، فلسفه و هنر همه برداشتی از فضا دارند که در فهمیدن تغییرات برداشت‌ها از فضا مهم است. برای مثال فضای هنر رنسانس – فضای چشم‌انداز و بازنمایی خطی – برای مثال، توسط هندسه‌ی پاره‌پاره‌ی کوبیسم^۱ یا انتزاع اکسپرسیونیسم متلاشی شد. هنر در این معنا چالشی هم برای فرم و هم برای محتوا است. دسته‌بندی این فهم‌های متفاوت از فضا به شیوه‌های متعددی قابل انجام است، اما ثابت شده که سه شیوه به طور خاصی موثرند. این سه شیوه شامل فضاهای مطلق در برابر فضاهای نسبی و معرفی بعدی مفهوم فضای رابطه‌ای است؛ یعنی تمایز هانری لوفور بین انواع فضا؛ و کار دلوز و گاتاری^۲ بر روی فضای هموار^۳ و شیاردار^۴.

فضای مطلق، نسبی و رابطه‌ای

هنگامی که فضا هم‌چون مقوله‌ای صریح در اندیشه‌ی غربی سربرآورد، این گرایش وجود داشت که هم‌چون چیزی «مطلق» تصور شود. فضایی که هم‌چون یک طرف، هم‌چون چیزی که همه‌ی چیزها درون آن رخ می‌دهند، تثبیت شده^۵ است. این فضای فیزیک کلاسیک در نوشته‌های نیوتن، گالیله و دکارت است. از این رو فضا را می‌توان هم‌چون یک شبکه‌ی دو یا سه بعدی، آن‌گونه که در نقشه‌برداری یا نقشه‌کشی بر یک منظره تحمیل می‌شود، نشان داد. در واقع هر نقطه در یک گستره‌ی همگن مشابه سایر نقاط تابع روندهای علمی بر اساس مختصات هندسی است. فضا، آن‌گونه که این‌جا فهم می‌شود، مستقیماً به واسطه‌ی اندازه‌گیری و محاسبه فهم‌پذیر است. این دیدگاهی نسبت به فضا است که به‌طور عام زیربنای علم مدرن را تشکیل داده است و بر آرایش چیزها و پدیده‌ها درون فضا بیشتر از خود چیزها و پدیده‌ها تأکید دارد. بنابراین فضا از ترکیب نقطه‌ها و تبدیل‌شان به خطوط، و ترکیب خطوط و تبدیل به سطوح، و ترکیب سطوح و تبدیل به حجم‌ها ساخته شده است.

این دریافت مطلق از فضا که متناسب با اصول بدیهی^۶ عناصر^۷ اقلیدسی است موجب برآمدن واژه‌ی «فضای اقلیدسی» شد. این قضیه تا حدودی گمراه‌کننده است، از آن رو که زبان یونانی زمان اقلیدس شامل واژه‌ای که معادل «فضا» باشد نبود، بلکه این واژه به وسیله‌ی دیدگاهی نسبت به فضا که منطبق با اصول بدیهی و مفروضات او باشد فهم‌پذیر است.

فضای «نسبی» در مقابل این دیدگاه مطلق از فضا و در عین حال دارای عناصر بنیادی مشترک زیادی با آن است. راهی برای فهم این اختلاف تشخیص این نکته است که فضا یک ظرف خالی نیست، بلکه توسط اشیاء و روابط پر شده است. بر مبنای این استدلال، فضا تا حدودی به نسبتش با اشیاء وابسته است، چون کیفیت موقعت‌مند از جهان چیزهای مادی است. هم‌چنین فضای نسبی می‌تواند بر پایه‌ی به‌چالش‌کشیدن هندسه‌ی ثابت فضای مطلق بنا شود. این شامل بسط هندسه‌های چندگانه است

¹ fragmented geometries of Cubism

² Guattari

³ smooth

⁴ striated

⁵ fixed

⁶ axioms

⁷ Elements

که بعضی از مفروضات اقلیدسی را رد می‌کند و تشخیص می‌دهد که چشم‌انداز مشاهده‌گر نقش کلیدی بازی می‌کند. برای مثال هندسه‌ی کروی نشان داد که اگر دو خط موازی روی سطحی کروی قرار داشته باشند امکان دارد به هم برسند، هم‌چون فضای کروی جهان. دو خط موازی که بین دو قطب شمال و جنوب قرار دارند در قطب‌ها به هم می‌رسند. این پیامدهای مهمی برای مثلث‌بندی^۱ هم‌چون وسیله‌ی اندازه‌گیری سطح زمین و کمک به تبیین علت تغییر شکل نقشه‌های دو بعدی، هم‌چون سیستم تصویر مرکاتور^۲، که شکل و سطح را برای توانایی ترسیم مدارهای خطی مستقیم^۳ فدا کرد، دارد. مفاهیم عرض جغرافیایی و طول جغرافیایی هر دو هم به این نکته وابسته هستند و هم به برداشت روشنی از آن‌که چگونه فضای مطلق تقسیم و مدل‌های انتزاعی را امکان‌پذیر می‌کند.

هنگامی که انیشتین سرعت‌های نزدیک به سرعت نور را بررسی می‌کرد دریافت که فضا با زمان رابطه دارد، و فضازمان مناسب‌ترین راه برای فهم این رابطه است. سایر نویسندگان بر این تمرکز کرده‌اند که فضا چگونه در وابستگی با چیزهای دیگر ظاهر می‌شود. در این دیدگاه، فضا و تجربه‌ی ما از آن در نسبت با چیزهای دیگر قرار دارد – زمان، هزینه یا فاکتورهای اقتصادی دیگر، تعامل اجتماعی، یا شیوه‌ای تشخیص و تصور آن توسط ما. در این صورت، نزدیکی^۴ با فاصله یکی نیست – برای مثال به کسی که از طریق تلفن در حال مکالمه هستم نزدیک‌ترم تا همسایه‌ی دیوار به دیوار؛ با افرادی پراکنده در سراسر دنیا که مباحث ایمیلی دارم اشتراکات بیشتری دارم تا مردم شهر مجاور. این را می‌توان به یک‌سان هم‌چون تفاوت بین الگو و فرایند فهمید.

مباحثه‌ی لاینیتز و کلارک یکی از بحث‌های مشهور بین برداشت‌های مطلق و نسبی فضا است. کلارک از دیدگاه فضای مطلق نیوتن در برابر انتقادهای لاینیتز دفاع می‌کرد. لاینیتز نقدهای زیادی داشت، اما نقد اساسی او این بود که فضا یک واقعیت مطلق خالی از هرگونه جوهر^۵، یا واقعی‌تر از هرگونه جوهر نیست. کانت با این نقد موافق بود، کلارک هم عموماً تصدیق می‌کند که پاسخ چندان برای این نقد ندارد. هم‌چنین لاینیتز ادعا کرد که حرکت چیزی نیست که بتوان فقط به واسطه‌ی خود فضا اندازه‌گیری کرد بلکه صرفاً به واسطه نسبتش با اشیاء دیگر فهمیده می‌شود. در مقابل کلارک پاسخ داد که حتی اشیایی که در خلأ حرکت می‌کنند تحت تأثیر نیروهای هستند که نمی‌توانند در نسبت با هیچ چیز دیگری نسبتی داشته باشد. لاینیتز هم‌چنین اظهار کرد که جهت در فضا با چیزهای که درون آن قرار دارد نسبت دارد – بالا و پایین، چپ و راست، و جهت‌های قطب‌نما همه وابسته هستند تا بدیهی. بنابراین فضا برای لاینیتز نسبی است، به این معنی که فضا صرفاً در نسبت با یک نقطه خاص قابل فهم نیست، بلکه فقط در نسبت با نقاط دیگر اطراف آن فهم‌پذیر است. این قضیه بعضی از فرضیات پوزیتیویسم و تجربه‌گرایی را درباره‌ی این‌که چگونه می‌توانیم چیزها را اندازه بگیریم زیر سؤال می‌برد. کانت تلاش کرد این دیدگاه‌ها را با این گفته که فضا، هم‌چون بخشی از دستگاه ادراک درونی ما، به اندازه‌ی کافی واقعی بود تا تابع بررسی علمی شود، اما نه به‌عنوان ویژگی چیزها قطع نظر از شیوه‌ی ادراک‌شان توسط ما، آشتی دهد.

اخیراً تعدادی از این ایده‌ها بیشتر پرورانده شده‌اند، اما به عنوان فضای رابطه‌ای. در این دریافت، فضا رابطه‌ای است زیرا اشیاء فقط هم‌چون نظامی از روابط با دیگر اشیاء وجود دارند. بنابراین فضا هم‌چون محصول روابط و ساخته شده از روابط فهمیده می‌شود. فضا یک چندگانگی و ناهمگنی است و نه همگنی، متکثر است و نه منفرد. بنابراین فضا همیشه در فرایند ساخته شدن

¹ triangulation

² Mercator projection

³ straight line courses

⁴ proximity

⁵ substance

است و هیچ‌وقت تمام یا بسته نمی‌شود. به‌طور خاص دورین ماسی^۱ پیشنهاد کرده است که ما باید فضا را به این شیوه بفهمیم. اگرچه تفاوت‌های بین این فضا و فضای نسبی شاید اغراق‌آمیز باشند اما این راهی است برای فهم فضایی که به‌طور عام از ریاضی فراتر رفته، فضایی که فضای روابط اجتماعی، فضاهای استعاری، فضاهای شاعرانگی/آفرینندگی، هنر و عاطفه^۲ و رویا^۳ و آرزو^۴ است. برای برخی از جغرافی‌دانان معاصر فضای نسبی بسیار به فهم‌های علم فضایی نزدیک است، و تأکید بر امر رابطه‌ای به آن‌ها اجازه می‌دهد از ایده‌های محدودتر امر نسبی بگریزند. به‌واسطه‌ی تحلیل‌های پرکتیکال است که مسائل فضایی، تجسم یافته در روابط اجتماعی دیده می‌شوند. جغرافیاهای هیجان^۵ و تأکید اخیر بر عاطفه^۶ به شیوه‌ی کمتر محدودکننده‌ای به این ایده‌ها درباره‌ی فضا مرتبط می‌شوند.

فهم‌های لوفور از فضا

هانری لوفور فیلسوف و جامعه‌شناس مارکسیست فرانسوی بود که درباره‌ی گستره‌ی وسیعی از موضوعات نوشته است. اگرچه جغرافی‌دان نبود اما کارهایش به صورت گسترده‌ای توسط جغرافی‌دانان خوانده شده است، مخصوصاً بعد از ۱۹۹۱ که کتاب تولید فضا ترجمه شد. این کتابی بود که او در دهه‌ی هفتاد زندگیش بعد از دهه‌ها کار بر روی جامعه‌شناسی شهری^۷ و روستایی^۸، مطالعات زندگی روزمره و نظریه مارکسیستی نگارشش را آغاز کرد. لوفور ادعا کرد که فضا به‌طور بسنده فهمیده نشده است و بعضی ویژگی‌هایش نیازمند معرفی هستند. البته قصد ارائه‌ی تعریفی ثابت و واحد را نداشته است. هم‌چون سایر شیوه‌های نگرستن به فضا، و در پیوندی جزئی با کار دیوید هاروی، لوفور شیوه‌ی دیالکتیکی اندیشه‌ورزی درباره‌ی فضا را پیشنهاد می‌کند. هاروی و دیگر نویسندگان – به‌ویژه ادوارد سوجا^۹ و مارک گاتدینر^{۱۰} – پیش‌تر ایده‌های لوفور را به مباحث جغرافیای جهان انگلیسی‌زبان معرفی کرده بودند. به‌رغم این‌که برداشت^{۱۱} سوجا از لوفور با نقد تأکید او بر سرشت فضایی بنیادی زندگی اجتماعی همراه بود – استدلال دیالکتیک اجتماعی فضایی – و این استدلال که باید فضا را در نظریه‌ی اجتماعی بازتصریح کرد تأثیر عمده‌ای بر کارهای جغرافیایی و عرصه‌های مشابه همانند مطالعات شهری داشته است.

¹ Doreen Massey

² emotion

³ dream

⁴ aspiration.

⁵ emotion

⁶ affect

⁷ urban

⁸ rural

⁹ Edward Soja

¹⁰ Mark Gottdiener

¹¹ appropriation

اگرچه لوفور بسیاری از ایده‌هایش را درباره‌ی فضا از فلسفه آلمانی، شامل ارنست کاسیرر و مارتین هایدگر، گرفته بود اما آن‌ها را در پیوست عمیق با اندیشه‌ی سیاسی مارکسیستی و فضاهای قرن بیستم فرانسه می‌خواند. لوفور ادعا کرد که بدون شک یک شیوه‌ی اندیشه‌ورزی فضا به‌سان امر فیزیکی و مادی – فضاهای معماری، شهرها¹ و طبیعت – وجود دارد. این همان فضایی بود که ما در جهان پیرامون‌مان درک می‌کنیم. او این را «پرکتیس فضایی» نامید و برخی گفته‌اند که می‌توان آن را هم‌چون فضای واقعی فهمید. این فضای ارگانیک و فیزیکی جهان است. لوفور هم‌چنین استدلال کرد که «بازنمایی فضا» هم وجود دارد. فضا آن‌گونه که ما تصور می‌کنیم. این برساختی ذهنی است و شامل فضای نقشه‌ها، فضای طرح‌ها، فضا هم‌چون هندسه و فضا آن‌گونه که تصور می‌شود. این فضا‌گرایی به تسلط بر شیوه‌های اندیشه‌ورزی فضا دارد. لوفور به این ترتیب می‌گوید که شیوه‌های سنتی اندیشه‌ورزی فضا‌گرایی به انضمامی‌بودن یا انتزاعی بودن داشته‌اند.

نکته‌ی دیالکتیکی لوفور این است که این دو شیوه از اندیشه‌ورزی درباره‌ی فضا، در خود فهم پذیرند، اما در زندگی‌های روزمره ما با فضا به شیوه‌ای مواجه هستیم که عناصری از هر دو را دارد و از تعیین‌های‌شان فراتر می‌رود. او این‌ها را «فضاهای بازنمایی (spaces of representation)» می‌نامید (ترجمه انگلیسی‌اش فضاهای بازنماییانه (representational spaces) است). این فضای اجتماعی تعامل زیسته است، فضای نمادگرایی و معنا و به بیان ادوارد سوگا فضایی هم‌زمان «واقعی و تصور شده» است. از این رو لوفور هم تحلیل ماتریالیستی خام و هم تحلیل ایده‌آلیستی از نظر سیاسی بی‌طرفانه را به چالش می‌کشد. او اظهار می‌کند که این فضای زیسته زیر سلطه‌ی تاکتیک‌های انتزاع است و فضای فیزیکی جهان را پوشانده و آن را با معانی پُر کرده است.

لوفور در مقام یک مارکسیست علاقمند به گنجاندن این تحلیل در ماتریالیسم تاریخی بود. بعضی اظهار کرده‌اند که این مولفه‌ی فضایی موجب شکل‌گیری یک ماتریالیسم تاریخی و جغرافیایی می‌شود، اما این شاید متضمن خطر تأکید بیش از حد بر اضافات² و نه تأکید کافی بر طرحی بنیان‌کن باشد. ایجاد این نوع دیدگاه فضایی هم‌زمان به معنای به‌چالش کشیدن چگونگی اندیشه‌ورزی ما درباره‌ی زمان و تاریخ است که به واسطه‌ی فضا و زمان تغییر می‌کند و این دیدگاه را که پیشرفت تاریخی یک نتیجه‌ی صرف است به چالش می‌کشد. هم‌چنین لوفور ادعا کرد که زمان را باید در معنای زیسته به جای معنای مکانیکی یا اندازه‌گیری شده فهمید.

لوفور به ویژه بر شیوه‌ای که فضاها تولید می‌شوند تأکید داشت – شیوه‌ای که فضاها به واسطه‌ی گستره‌ای از پرکتیس‌ها برساخت، رمزگزاری، بازرمزگاری و استفاده می‌شوند. برای لوفور فضای اجتماعی تولیدی/محصولی اجتماعی است. این پرکتیس‌ها فقط به پروژه‌های ساخت‌وساز مادی یا طرح‌های کلی انتزاعی برنامه‌ریزان شهری یا توسعه‌دهندگان منطقه‌ای محدود نبوند بلکه هم‌چنین تعاملات زندگی روزمره‌ی افراد و گروه‌ها را هم شامل می‌شدند. بنابراین، تحلیل او نه فقط بسیار وام‌دار اقتصاد سیاسی است که در آن فضا تولیدی اقتصادی و اجتماعی است که رانت، ارزش مصرفی و مبادله‌ای و سود تحلیل می‌شود، بلکه برای پرواندن یک سیاست عام فضایی از آن هم فراتر می‌رود. فضا و زمان به‌این ترتیب چهارچوب‌های خنثی و از پیش موجود برای رویدادهای انسانی یا راهی برای تجربه‌ی چیزهای دیگر نیستند. فضا و زمان از طریق کنش‌ها و واکنش‌ها که در خود تجربه می‌شوند تولید می‌شوند و شکل می‌گیرند.

برداشت لوفور از فضای اجتماعی را می‌توان هم‌چون فضایی زیسته و تجسم‌یافته فهمید و بنابراین با بعضی از ادبیات نظری درباره‌ی «مکان» ارتباط دارد. این قضیه با استفاده لوفور از واژه‌ی *espace* که در فرانسوی محققاً حامل طیف وسیع‌تری از معانی است نسبت به معانی «space» در زبان انگلیسی، تاحدودی پیچیده‌تر می‌شود. بسیاری از آن معانی را نمی‌توان به طور سراسر به‌عنوان «space» فهمید و شاید معنای آن به استفاده‌ی انگلیسی از «مکان (place)» نزدیک‌تر باشند. لوفور به‌ندرت از واژه‌ی فضا جدای از نوعی از صفات توصیفی استفاده کرد. در واقع تولید فضا پر است از فضاهای دیگر – فضای انضمامی، فضای انتزاعی، فضای متضاد و فضای تفاوت-بنیاد. این نکته که لوفور طرحی سه‌بخشی پیشنهاد می‌کند تا فقط آن را در فصول

¹ towns

² additionality

آخر تولید فضا پیچیده و تاریخ‌مند کند نکته‌ای مهم و نادیده‌گرفته‌شده‌ای است. از دید لوفور شیوه تولید در تعیین این که چگونه فضا دیده خواهد شد مهم است و او به ویژه به این که چگونه سرمایه‌داری فضا را تولید می‌کند علاقمند بود.

هموار^۱ در مقابل شیاردار^۲

یکی از شیوه‌های نهایی اندیشه‌ورزی درباره‌ی فضا در کار اندیشه‌ورزان فرانسوی ژیل دلوز و فلیکس گاتاری^۳ یافت می‌شود. دلوز دانش‌آموخته‌ی فلسفه بود درحالی که گاتاری یک روان‌کاو لاکانی است. آن‌ها اغلب به تنهایی – مخصوصاً دلوز – و گاهی هم به صورت مشترک نوشته‌اند که از میان آن‌ها احتمالاً هزاران فلات^۴ تأثیرگذارترین اثر در جغرافیا است.

دلوز و گاتاری بین فضای هموار و شیاردار تفاوت می‌گذارند. فضای هموار خط‌خطی^۵ است، نقاطی هم‌پوشان و متداخل در شبکه‌ای از روابط. این فضای عظیم و هرزرونده است، فضای تعریف‌شده به واسطه‌ی حرکات، خطوط و خط سیرها. فضای شیاردار سازمان‌یافته، سلسله‌مراتبی و عمدتاً پویا، هدایت‌شده، و تقسیم‌شده به اشکالی با اندازه‌های مختلف است. این‌ها را می‌توان به‌طور سیاسی به‌سان دنیای جهانی‌شده‌ی هزاره سوم بازنمایی کرد، نقاط بسیار دور که در جامعه‌ی شبکه‌ای به هم وصل شده‌اند، گره‌ها در یک نظام؛ در تضادی با نقشه دولت-ملت در اروپایی منظم که به نحو فزاینده‌ای حکومت‌های خودمختار هم‌پوشان قرون وسطا را نابود کرد و زمین را برای زدودن تقریباً تمام جوامع درون بوم و برون بوم بازتوزیع کرد.

با این وجود دلوز و گاتاری به‌طور متقاعدکننده‌ای ادعا می‌کنند که فضای هموار فقط ظاهراً شیاردار نیست و درحالی که فضای شیاردار و هموار به صورت تئوریک تفکیک‌پذیر هستند در عمل آن‌ها پیوسته درهم پیچیده‌اند. این برای جغرافی‌دانانی مفید است که در تلاش برای فهم شیوه‌ی تحمیل فضای هموار شبکه‌های جهانی به فضاهای شیاردار مدرنیته هستند، با دولت-ملت‌هایی که هنوز در عصر بازارها و فرهنگ‌های جهانی‌شده و شیوه‌های جهانی نوپدید حکمروایی، در تلاش برای چسبیدن به استقلال‌شان و یکپارچگی قلمرویی هستند. این، اگر بخواهیم دو واژه‌ی دیگر آن‌ها را به کار ببریم، از نظر دلوز و گاتاری به معنای قلمروزدایی همراه با بازقلمرویی‌سازی^۶ است، ساخت و بازساختن پیوسته‌ی روابط فضایی.

نتیجه‌گیری

هاروی در کار اخیرش اظهار کرده است که جغرافی‌دانان به‌طور عملی، فضا را هم‌زمان مطلق، نسبی و رابطه‌ای در نظر می‌گیرند. درحالی که چشم‌انداز مهم است، اما به این معنی نیست که ما می‌توانیم شیوه‌هایی که فهم‌های مطلق از فضا زندگی‌های روزانه‌ی ما را مشروط می‌کند نادیده بگیریم. منظور هاروی این است که جغرافیای معاصر شاید زیاد بر امر رابطه‌ای تمرکز کرده و امر انضمامی و نسبی را فراموش کرده، دقیقاً همان‌گونه که پوزیتیویسم نسل قبلی بسیار درگیر امر مطلق و نسبی بود. از دید هاروی این با دیدگاه‌هایش درباره‌ی فضا به‌سان امری دیالکتیکی همخوان است.

¹ Smooth

² Striated

³ Felix Guattari

⁴ A Thousand Plateaus

⁵ crisscrossed

⁶ reterritorialization

هاروی هم‌چنین برای آشتی‌دادن طرح مطلق/نسبی/رابطه‌ای با ایده‌های لوفور کوشیده است و پیشنهاد می‌کند که این‌ها را می‌توان به ماتریس معنایی برای فهم فضا تبدیل کرد. شاید اگر این پیشنهاد در تلاش برای آشتی‌دادن همه‌ی تفاوت‌ها درون یک نظام محدود، زیاده دیالکتیکی است، واقعاً به شیوه‌های اشاره دارد که این شیوه‌های متفاوت فهم فضا نقاط اشتراکی دارند، و می‌توان جغرافی‌دانانی که امروزه با تعدادی از این ایده‌ها و چارچوب‌های فهمیدن کار می‌کنند را تشخیص داد.

بسیاری از این شیوه‌های تصورکردن، درک‌کردن و زیستن فضا پویایی‌های نابرابر جامعه انسانی را نشان می‌دهند. فضا را می‌توان از لحاظ اقتصادی به‌عنوان شکلی از مالکیت، به‌ویژه به واسطه‌ی مفهوم زمین؛ به‌سان مسئله‌ی استراتژیک نظامی زمین^۱؛ و هم‌چون برداشتی سیاسی از قلمرو فهمید. چهارچوب‌های فضایی خاص تحمیل می‌شوند، وضعیت طوری جلوه داده می‌شود که بدیهی و غیرپروبولماتیک به نظر برسند و با این وجود به شیوه‌های متنوعی تأثیرات عمیقی بر زندگی‌های مردم دارند. اگر ما قدرت و در نتیجه ساخت و بازساخت روابط اجتماعی را آفریننده و نه سرکوبگر بدانیم، واضح است که اندیشیدن درباره‌ی قدرت مستلزم اندیشیدن به مسائل فضا است. به همین شکل، اندیشیدن به فضا مستلزم فهم مسائل قدرت است، از آن رو که فضا درباره‌ی تعامل، تعیین و کنترل است. به این معنا «فضا» واقعاً در قلب آن‌چه جغرافی‌دانان – هم درون و هم فراتر از رشته‌ی «جغرافیا» – انجام می‌دهند قرار دارد.

منابع برای مطالعه‌ی بیشتر:

- Benko, G. and Strohmeyer, U. (eds.) (1997). *Space and Social Theory: Interpreting Modernity and Postmodernity*. Oxford: Blackwell.
- Bonta, M. and Protevi, J. (2004). *Deleuze and Geophilosophy: A Guide and Glossary*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Casey, E. S. (1997). *The Fate of Place: A Philosophical History*. Berkeley: University of California Press.
- Cloke, P. and Johnston, R. (eds.) (2005). *Spaces of Geographical Thought*. London: Sage.
- Crang, M. and Thrift, N. (eds.) (2000). *Thinking Space*. London: Routledge
- Deleuze, G. and Guattari, F. (1987). *A Thousand Plateaus: Capitalism and Schizophrenia*, vol. II. Minneapolis, MN: University of Minnesota Press.
- Elden, S. (2004). *Understanding Henri Lefebvre: Theory and the Possible*. London: Continuum.
- Gottdiener, M. (1985). *The Social Production of Urban Space*. Austin, TX: University of Texas Press.
- Gregory, D. and Urry, J. (eds.) (1985). *Social Relations and Spatial Structures*. London: Macmillan.
- Harvey, D. (2006). Space as a keyword. In Gregory, D. & Castree, N. (eds.) *David Harvey: A Critical Reader*, pp 270-293. Malden: Blackwell.
- Jammer, M. (1958). *Concepts of Space: The History of Theories of Space in Physics*. New York: Dover.
- Kern, S. (1983). *The Culture of Time and Space 1880-1918*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Lefebvre, H. (1991). *The Production of Space* (translated by D. Nicolson Smith). Oxford: Blackwell.
- Lefebvre, H. (2009). State, space, world. In Brenner, N. & Elden, S. (eds.) *Terror and the State of Territory*. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Massey, D. (2005). *For Space*. London: Sage.
- Ray, C. (1991). *Time, Space and Philosophy*. London: Routledge.

¹ terrain

Sack, R. (1980). *Conceptions of Space in Social Thought*. London: Macmillan.

Soja, E. W. (1989). *Postmodern Geographies*. London: Verso.

Soja, E. W. (1996). *Thirdspace*. Oxford: Blackwell.

Thrift, N. (2003). Space the fundamental stuff of human geography. In Holloway, S. L., Rice, S. P. & Valentine, G. (eds.) *Key Concepts in Geography*, pp 95 107. London: Sage.

Tuan, Y. F. (1977). *Space and Place: The Perspective of Experience*. Minneapolis, MN: University of Minnesota Press.

Van Fraassen, B. C. (1970). *An Introduction to the Philosophy of Time and Space*. New York: Random House, 1970.